

پوپولیسم نوین در چشم انداز نظری

عبدالرحمن عالم^۱

فتحعلی همتی^۲

چکیده:

پوپولیسم دال مرکزی دانش سیاست در عصر جهانی شدن است. با این توضیح که جهانی شدن و رسانه‌ها تمامی ابعاد زندگی انسانها از جمله سیاست را دگرگون کردند. این دگردیسی هم در ماهیت و معنای سیاست و هم کارکردها و نهاد شکل گرفته است. چنانکه در سبک زندگی جدید، سیاست و دموکراسی‌های نوین پدیدار شدند. مولفه‌های اصلی سیاست نوین، پوپولیسم است. پوپولیسم نوینی که از یک سو عناصر دموکراسی همانند جامعه مدنی، حزب، انتخابات و مشارکت مردم را تغییر داده است. از سوی دیگر سیاست نوین با مولفه‌هایی روزمرگی، بزرگنمایی فساد و اتهام اقتصادی، ناکارآمدی طبقه متوسط فرهنگی، اجتناب از بیان حقایق، رابطه مستقیم مدیران با جامعه و نقش محوری شبکه‌های اجتماعی در انتخابات شناخته می‌شود.

واژگان کلیدی: پوپولیسم، انتخابات، عصر اطلاعات، دموکراسی، اندیشه سیاسی

^۱ - استاد تمام، گروه علوم سیاسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران: نویسنده مسئول

^۲ - دانشجوی دکتری، گروه علوم سیاسی، واحد لامرد، دانشگاه آزاد اسلامی، فارس، ایران

مقدمه:

جهانی شدن تاثیرات خاصی بر مفاهیم و موضوعات سیاسی گذاشته است. یکی از این تاثیرات، تحول در رابطه دولت و جامعه است. با این توضیح که در سده بستم بیشترین تلاش شهروندان، نهادینه کردن دموکراسی و عناصر آن همانند حزب و جامعه مدنی در کشور بود. در عصر اطلاعات با توجه به قدرت تعیین کنندگی رسانه‌ها در تمامی ابعاد جامعه اعم از اجتماعی و سیاسی، دموکراسی بعنوان مفهوم و دال مرکزی سیاست دچار دگردیسی معنایی و کارکردی شده است. چنانکه پوپولیسم نوین یا فنی و تاثیرات آن بر تعامل دولت و شهروندان و همچنین شکل‌گیری دموکراسی‌های نوین، موضوع اصلی سیاست عصر دیجیتال را صورت بندی کرده است.

خرد پوپولیستی

از نظر لاکلاو پوپولیسم به عنوان منطق برساخت "مردم" تعریف می‌شود. از نظر لاکلاو پیش فرض مشترکی که در چنین رویکردهایی نسبت به مقوله پوپولیسم وجود دارد، این است که از دیدگاه چنین رویکردهایی هر آنچه فردی است، عقلانی و بهنجار بوده و هر آنچه جمعی است، غیر عقلانی و نابهنجار تلقی می‌شود. (لاکلاو، ۲۰۰۵: ۲۹)

بنا به لاکلاو سنت "فلسفه سیاسی"، بیشتر مایل است تا پوپولیسم را به عنوان مازادی خطرناک که حد و حدود اجتماعی عقلانی را به پرسش می‌کشد کنار بگذارند اما از نظر او پوپولیسم، منطقی است که در هر فضای اجتماعی حک شده است. (همان: ۸) از نظر او پوپولیسم یک شیوه برساخت امر سیاسی است. بنابراین ادبیات نظری مربوط به پوپولیسم، در توضیح معنای ناروشن پوپولیسم یا متوسل به شهودی بیان ناشدنی می‌شود و یا صرفاً به توصیف خصوصیات و شمارش ویژگی‌های پوپولیسم می‌پردازد؛ برای مثال وابستگی پوپولیسم به فرهنگ کشاورزی، جنبشی ضد صنعتی شدن، ضد مدرن شدن و یا بر علیه نخبگان سیاسی و اشراف و در دفاع از ملت یا مردم، حرکتی برای احیای گذشته و یا جنبشی مبتنی بر اقتداء به رهبری فرهمند و... امری که همواره استثناهای زیادی را در برمی‌گیرد. از نظر لاکلاو هر چقدر مفهوم کلی پوپولیسم تعینات بیشتری را در برگیرد، توانایی کمتری در هژمونیزه کردن تحلیل‌های انضمامی دارد. (همان: ۹) ضمن آنکه چنین تحلیل‌هایی با مفروض گرفتن برداشتی از کنشگران عقلانی که با محیط اجتماعی خود مذاکره‌ای عقلانی حول علایق و منافع از پیش مفروض‌شان می‌گیرند، نمادهای پوپولیستی و ابزارهای خطابه‌ای یا رتوریکال آن را صرفاً بیان و نمودی از غیر عقلانی

بودن کنشگران می‌دانند (همان: ۱۲) در حالی که از نظر لاکلاو، عدم صراحت و تهی بودگی نماد-های پوپولیستی در واقع به بُعد اجرایی این نمادها بستگی دارد.

در واقع قدرت پوپولیسم از همین تهی بودگی ناشی می‌شود. لاکلاو به جای اینکه از یک مدل عقلانیت سیاسی آغاز کند و بر حسب آن ببیند که پوپولیسم فاقد چه چیزهایی است: ابهام، تهی بودگی ایدئولوژیک، ضد روشنفکری بودن و داشتن خصلت گذرا، یا دستکاری و انحراف اذهان توسط آن، مدل عقلانیت مورد علاقه خود را بر طبق یک منطق سراسری مبتنی بر خطابه یا به تعبیر خو او مبتنی بر هژمونی گسترش می‌دهد. با چنین گسترشی لاکلاو پوپولیسم را در ساختار-یابی حیات سیاسی همواره حاضر می‌یابد. (همان: ۱۳)

برای لاکلاو پوپولیسم منطقی صوری است که در آن هویت‌ها و مطالبات اجتماعی به شیوه خاصی در کنار هم قرار می‌گیرند. همچنان که رویکرد روانکاوانه فروید در تعریف و صورت‌بندی آسیب‌های روانی، در حقیقت به جای اینکه از شمار افراد بیمار کم کند بر تعدادشان می‌افزاید. با تعریف لاکلاو از پوپولیسم به عنوان منطقی صوری بر ساخت سوژه‌ها و هویت‌ها، دیگر بسیاری از جنبش‌ها، گفتمان‌ها و ایدئولوژی‌های سیاسی، به عنوان انواع مختلفی از پوپولیسم فهم می‌شوند. (لاکلاو، ۱۳۸۸) از نظر لاکلاو هر گفتمان پوپولیستی، با هم ارز کردن مطالبات پاسخ داده نشده و مرزکشی متخاصمانه با گفتمانی دیگر در مقام یک دشمن، تلاش می‌کند تا "مردم" خاص خود را بر سازد. مردم از منظر لاکلاو داده‌ای از پیش موجود و عینی نیست بلکه باید از طریق مفصل‌بندی‌های گفتمانی مبتنی بر هم ارزی مطالبات اجتماعی و بازنمایی؛ نمایندگی این مطالبات در درون یک گفتمان پوپولیستی ساخته شود. در واقع مفروض این تحقیق این است که فضای اجتماعی اساساً توسط گفتمان‌های سیاسی تمامیت و ساختار می‌یابد.

پیشنهاد لاکلاو، فهم پوپولیسم به عنوان مقوله‌ای سیاسی است که فضای اجتماعی از طریق آن تاسیس می‌شود. برخلاف رویکردهای رایج فلسفی، جامعه‌شناختی و روان‌شناختی که مقوله پوپولیسم را به منزله نوعی جنبش سیاسی یا نوع خاصی از ایدئولوژی در نظر می‌گیرند و در مقام مقوله‌ای مبهم یا غیر قابل تعریف عموماً به آن نگاهی منفی و تحقیرآمیز دارند، لاکلاو پوپولیسم را به عنوان منطق بر ساخت هویت‌های سیاسی یا یک "مردم" در نظر می‌گیرد. برای لاکلاو ابهام یا عدم تعیین پوپولیسم نه نتیجه کمبود یا نقصان درونی گفتمان‌ها درباره واقعیت اجتماعی، بلکه حاصل حک و درج ابهام و عدم تعیین در خود واقعیت اجتماعی است. در واقع از نظر لاکلاو گفتمان‌ها از این رو پوپولیستی نیستند که ایدئولوژی یا سیاست‌شان محتوایی بالفعل ارائه می-

کنند که به عنوان محتوایی پوپولیستی قابل شناسایی‌اند، بلکه بدین جهت می‌توان آنها را پوپولیستی نامید که منطق مفصل بندی خاصی آن محتواها را به یکدیگر وصل می‌کند، حال آن محتواها هر چه که می‌خواهند باشند. لاکلاو از ابهامی معنایی در واژه مطالبه آغاز می‌کند: از سویی مطالبه به معنای درخواست یا تقاضاست و از سویی دیگر به معنای تحمیل یک تقاضا یا ادعاست. (لاکلاو، ۲۰۰۵: ۷۳ و ۲۰۰۵: ۳۵) برای لاکلاو وجود این ابهام یا تصمیم ناپذیری میان دو معنای مطالبه، خود نشان دهنده دو شکل متفاوت از مفصل بندی سیاسی است. در هر دو معنا البته فرضی مشترک نهفته است: اینکه مطالبه به هیچ رو خود بسنده یا خود ارجاع نبوده و همواره به سوی مکانی متفاوت نسبت به جایی که در آن شکل گرفته نظر دارد. (همان) مطالبه آن هنگام مطالبه است که نتواند به تنهایی، بدون ارجاع به قدرتی بیرونی مدیریت یا به اصطلاح رتق و فتق شود.

اگر مطالبه‌ای منفرد و تنها، بدون زیر سوال بردن قدرت مرجع بالاتر به شیوه‌ای مطیع و سربه راه متحقق و برآورده شود، چنین مطالبه‌ای هنوز در محدوده معنای اول مطالبه یعنی یک در-خواست قرار دارد. این مطالبه یا درخواست، نمادی از مطالباتی گسترده‌تر نیست و نسبت به نظم نهادی موجود در درون امر اجتماعی هیچگونه مرز یا شکافی ایجاد نمی‌کند. لاکلاو منطق‌های سیاسی را که بر اساس الگویی نهادینه و افتراقی در جذب مطالبات عمل می‌کنند، منطق‌های مبتنی بر تفاوت می‌نامد. (لاکلاو، ۲۰۰۵: ۳۶) در اینگونه منطق‌ها، مطالبات به شکلی نهادینه و غیر آنتاگونیستی مدیریت و برآورده می‌شوند.

اما اگر به همراه رد شدن و برآورده نشدن این درخواست ما صرفاً با یک مطالبه برآورده نشده روبرو نباشیم، نوعی همبستگی میان مطالبات برآورده نشده ایجاد می‌شود، همبستگی میان مطالباتی که تنها وجه اشتراکشان در این است که برآورده نشده‌اند. مردم به وضعیت خود نگاه می‌کنند و می‌بینند که مطالباتی دیگر وجود دارند که از سوی نظم نهادی اجابت نشده باقی مانده‌اند، انباشتی از مطالبات بی پاسخ در کنار عدم توانایی نظم نهادی در جذب آنها به شیوه‌ای افتراقی و منفرد، یک رابطه هم ارزی میان مطالبات ایجاد می‌کند. (لاکلاو، الف، ۲۰۰۵: ۷۳) به عبارت دیگر مطالبات در ورای خصلت ایجابی متفاوت بودنشان، دارای یک بعد سلبی مشترک‌اند و به گردهمایی یا باز تجمیع خود حول این پایه سلبی یا منفی می‌گرایند، یعنی همان واقعیت برآورده نشدنشان. از منظر لاکلاو این امر می‌تواند به شکافی گسترش یابنده میان نظم نهادی و مردم بدل شود. (همان، ۷۴) برخلاف آرایش نهادی منطق تفاوت، در اینجا با وضعیت

معکوسی مواجه‌ایم که باید آن را منطق هم ارزی نامید. از طریق این منطق، همه مطالبات به رغم خصلت افتراقی‌شان با گردهمایی خود چیزی را می‌سازند که لاکلائو آن را زنجیره هم ارزی می‌نامد. (لاکلائو، ب ۲۰۰۵: ۳۷)

نخستین پیش فرض پوپولیسیم برای لاکلائو شکل‌گیری همین پیوندهای درونی و زنجیره‌های هم ارزی میان مطالبات برآورده نشده است. بدون فقدان و منفیتی که بر مطالبات حاکم است، هویت‌یابی مطالبات و سوژه‌های آنها و شکل‌گیری هم ارزی‌ها منتفی است. بنابراین هرچه گرایش مطالبات اجتماعی به اینکه به گونه‌ای افتراقی در درون یک سیستم نهادینه جذب شوند بیشتر باشد، پیوندهای هم ارز سازانه ضعیف‌تر و تشکیل سوژکتیویته مردمی نامحتمل‌تر است. در مقابل وضعیت هم زیستی کثرتی از مطالبات برآورده نشده و ناتوانی فزاینده سیستم نهادی در جذب افتراقی آنها منجر به گسستی پوپولیستی می‌شود.

مرحله بعدی کشیدن یک مرز آنتاگونیستی است؛ گفتمان‌های پوپولیستی مبتنی بر هم ارزی، امر اجتماعی را به دو اردوگاه متخاصم تقسیم می‌کنند. اردوگاه قدرت و اردوگاه ستم‌دیدگان یا همان مردم. برخلاف منطق‌های مبتنی بر هم ارزی، در منطق مبتنی بر تفاوت مرزی آنتاگونیستی با نظم نهادی کشیده نمی‌شود. از آنجا که هیچگونه تمامیت‌یابی بدون حذف و طرد وجود ندارد، عمل طرد کردن، شکافی را میان هویت‌های مبتنی بر تفاوت و هویت‌های درون پیوند هم ارزی که همگی در برابر عنصر حذف شده هم ارزند ایجاد می‌کند. (لاکلائو، الف ۲۰۰۵: ۷۳) وجود این مرز آنتاگونیستی و منقسم شدن جامعه به دو اردوگاه، سرشت یا خصلت خود مطالبات را نیز دگرگون می‌کند. مطالبات از اینکه درخواست‌هایی صرف باشند دست کشیده و بدل به مطالباتی مبارزه جویانه یا ادعاهایی پیگیر می‌شوند. بنابراین پیدایش مرزی آنتاگونیستی و هم ارزی میان مطالبات تحقق نیافته در واقع دو سویه از دقیقه شکل‌گیری گسست پوپولیستی‌اند. سرنوشت پوپولیسیم به تمامی به بقا یا محو شدن این مرز سیاسی گره خورده است. (لاکلائو، ب ۲۰۰۵: ۳۷)

بنابراین از نظر لاکلائو در دل امر اجتماعی همواره تنش دائمی، غیر قابل حذف و برساننده میان منطق‌های تفاوت و هم ارزی وجود دارد و همه هویت‌های سیاسی گفتمانی در نقطه تلاقی منطق‌های تفاوت و هم ارزی بر ساخته می‌شوند. بر ساخته شدنی که تنها از طریق جزئیتی انجام می‌شود که بازنمایی / نمایندگی یک کل ناممکن اما ضروری را برعهده بگیرد.

گونه‌های پوپولیسم

با توجه به نقش سیاست‌های پوپولیستی در دموکراسی‌های معاصر، بحثی جامع از پژوهش‌هایی که در این زمینه صورت گرفته، بهنگام و بایسته است. افزون بر این، ارزیابی دوباره ادبیات موجود در زمینه سیاست‌های پوپولیستی به علت شیوع این مفهوم در پژوهش‌های اخیر، و نیز اینکه پوپولیسم بر پدیده‌های مهم سیاسی اثری ژرف گذاشته، ارزشمند است. سیاست‌های پوپولیستی می‌تواند منابع بسیج سیاسی را، بویژه در اشکال جنبش‌های اجتماعی توده‌ای و سازمان‌های حزبی درگیر در جامعه تغییر شکل دهد. توانایی سیاست‌های پوپولیستی برای تحریک اشکالی تازه از مشارکت سیاسی در دورانی که مشارکت سیاسی رسمی مانند حضور گسترده مردمی و عضویت در حزب کاهش یافته، اهمیتی خاص دارد. در همان حال، پوپولیسم، در دموکراسی‌های نامستحکم ممکن است نهادهای دموکراتیک را تضعیف کند و سرآغاز رژیم‌های اقتدارگرای رقابتی باشد. پوپولیسم همچنین سخت با قطبی سازی سیاسی پیوند دارد و ممکن است سیستم‌های حزبی را به آستانه فروپاشی بکشاند. گذشته از این، سیاست‌های پوپولیستی نقش مهمی در ایجاد صف آرای‌های سیاسی دارد که در آن مرزهای اخلاقی میان گروه‌ها بازسازی می‌شود و دسته بندی «ما» و «آنها» پدید می‌آید. هدف ما کمک به تلاش‌های اخیر در جهت ایجاد چارچوبی گسترده‌تر برای تجزیه و تحلیل پوپولیسم است، تحلیلی که گوناگونی‌های آن را در زمان و مکان به دقت در نظر گیرد و به هر دو ویژگی پویا و ایستای سیاست‌های پوپولیستی توجه کند.

مقایسه این سه رویکرد در بررسی پوپولیسم نشانگر، تفاوتها و همچنین پیوندها و همپوشانی بین آنهاست. (Howarth & Stavrakakis, 2000.74) بررسی پوپولیسم بعنوان یک ایدئولوژی کم مایه و سطحی، امکان بررسی ویژگی‌های آن به مثابه یک شیوه گفتمانی خاص را از میان نمی‌برد؛ همچنین منطقی است که انتظار داشته باشیم ایدئولوژی در مواقعی بر سازمان حزب اثر گذارد.

(Kurt, 2010.11) از اینرو که رهیافت‌های انگاره ساختی و گفتمانی هر دو بر چارچوب سیاست دوگانه انگار و تمایز میان «ما» و «آنها» بعنوان مؤلفه اصلی گفتارهای پوپولیستی تأکید می‌کنند، همسانی‌های آنها آشکار است؛ حتی برخی از پژوهشگران این تعاریف را وابسته به شیوه واحدی از تبیین می‌دانند. با این همه، تفاوت‌های نظری و روش شناختی مهمی وجود دارد که سبب می‌شود این رهیافت‌ها را جدا از هم بدانیم. برای نمونه، کالتواسر (۲۰۱۲)، که رویکرد ایدئولوژی محور را به کار گرفته‌اند، تئوری گفتمان - محور لاکلاو از پوپولیسم را مورد انتقاد قرار داده‌اند، با این

استدلال که این تئوری پوپولیسم را با همه اشکال گفتارهای دوگان هانگار یکسان فرض کرده و در نتیجه این اصطلاح را فراتر از مرزهای نظری خود بسط می‌دهد و آن را بیش از اندازه‌ای که بتواند موضوع یک تجزیه و تحلیل دقیق تجربی قرار گیرد انتزاعی می‌سازد. آنان استدلال می‌کنند که نظریه لاکلاو در مورد پوپولیسم، از یک سو، بسیار انتزاعی است و از سوی دیگر، مفهومی از پوپولیسم را پیشنهاد می‌کند که مبهم و منعطف است و بسیاری از سودمندی‌های تحلیلی خود را از دست می‌دهد. (Wofford, 2016: 33)

در برابر، از دید هواداران رویکرد گفتمانی، تمرکز صرف بر ایدئولوژی حزبی بیش از اندازه محدودکننده و ذات‌گرایانه است. آنان استدلال می‌کنند که پوپولیسم شیوه‌ای گفتمانی است که نه تنها در دسترس کسانی که بعنوان پوپولیست دسته بندی شده‌اند بلکه در دسترس همه بازیگران سیاسی قرار دارد (هرچند برخی بازیگران ممکن است از گفتمان پوپولیستی بیش از دیگران استفاده کنند). از این دیدگاه اصطلاح پوپولیست نباید به این معنی گرفته شود که افراد مشخصی پوپولیست هستند، به همانگونه که عضو اتحادیه یا سوسیالیست، لیبرال دموکرات یا جمهوریخواه محافظه کارند، بلکه بیشتر باید چنین فهم شود که همه این افراد پوپولیسم را بعنوان یک شیوه نرزش پذیر متقاعدسازی برای تعریف دوباره مردم و رقیبانشان به کار می‌گیرند. این اعتقادات نشان می‌دهد که با وجود توافق سطحی بر سر پایه‌های دوگانه و ضد نخبگی ادعاهای پوپولیستی، این دو سنت (ایدئولوژیک و گفتمانی) شأن هستی شناختی متفاوتی به پوپولیسم می‌دهند و در نتیجه، از استراتژی‌های تحلیلی مختلفی برای کاربردی کردن و اندازه‌گیری این پدیده هواداری می‌کنند. (همان: ۳۹-۳۵)

با اینکه پیوندهایی نظری میان مکتب‌های ایدئولوژیک و گفتمانی وجود دارد، این دو رهیافت همچنین می‌توانند از راه پژوهش‌هایی که در آنها پوپولیسم بعنوان گونه‌ای استراتژی سیاسی شمرده می‌شود، وارد گفتگو شوند. بار (۲۰۰۹)، با توجه به مقوله رهبری، چنین استدلال می‌کند: اگر ایده‌های پوپولیستی درباره خواست مردمان است، پس جنبش‌های پوپولیستی چه بسا به رهبری نیرومند نیاز دارند که بتواند منافع مردمان را نمایندگی کند و از سازمان‌های واسط که ممکن است این منافع را تحریف کنند دوری گزینند. (Barr, 2009: 33) فیلک (۲۰۱۰)، نیز در تحلیل خود از پوپولیسم و جناح راست در اسرائیل، با تمرکز بر آثار متقابل جذب (فراگیری) و حذف (محروم سازی) اجتماعی برهم در سیاست‌های پوپولیستی، به نقاط اشتراک میان ایدئولوژی، گفتمان و راهبرد سیاسی اشاره می‌کند. (Skocpol & Williamson, 2013: 145) اگر سیاست-

های پوپولیستی درباره مرزها میان «ما» و «آنها» است، پس مشخص کردن کسی که در این دسته بندی‌ها جای می‌گیرد، نیازمند یک فرایند پویای حذف و جذب همزمان گروه‌های خاص در میان این مرزهاست. از دید فیلک، این کار در سه سطح متمایز صورت می‌گیرد: مادی، نمادین و سیاسی. جذب و حذف مادی از راه سیاست‌های خاصی مانند در نظر گرفتن مزایای رفاهی برای آن دسته از رأی دهندگان که پیشتر در حاشیه بوده‌اند، انجام می‌گیرد. پذیرش و طرد نمادین می‌تواند از راه شعارهای سیاسی و ترسیم دوباره مرزهای اجتماعی شکل گیرد. سرانجام، جذب و حذف سیاسی ممکن است از راه سازماندهی مجدد ساختارهای حزب، از جمله عضویت و نمایندگی در ارگان‌های حزبی باز تعریف شود. (همان: ۱۴۳)

سیاست‌های پوپولیستی و درخواست‌های ایدئولوژیک

یکی از حوزه‌های پژوهشی بسیار مهم در میان محققان در زمینه پوپولیسم، مربوط به پیامد-های این پدیده برای حکمرانی دموکراتیک است. در واقع، برداشت غیرکارشناسانه از پوپولیسم بعنوان مسموم کننده دموکراسی، نقش اصلی را در رواج دوباره مطالعه علمی پوپولیسم در دهه گذشته بازی کرده است. برای نمونه، در سال ۲۰۱۰ هرمان ون رومپوی رییس اتحادیه اروپا، با اشاره به سر برآوردن احزاب دست راستی بیگانه ستیز در شماری از کشورهای عضو اتحادیه اروپا اعلام کرد: پوپولیسم بزرگترین خطر برای اروپاست. و پوپولیسم را ویروسی می‌بیند که نظام‌های حزبی را در سراسر اروپا آلوده کرده و آثار واگیری خود را می‌پراکند. (Pappas, 2013.70)

با این همه، برخلاف دید منفی یکسره در مورد پوپولیسم در اروپا (که خود میراثی از تاریخ آلوده منطقه با سیاست‌های تمامیت خواه پوپولیستی است)، برخی از پژوهشگران استدلال کرده‌اند که پوپولیسم می‌تواند پشتیبان سیاست‌های مبتنی بر جذب باشد که دامنه مشارکت دموکراتیک را به گروه‌هایی می‌کشاند که پیشتر در حاشیه بوده‌اند. (Stoehr, 2016.138) موج اخیر پوپولیسم جناح چپ در آمریکای لاتین می‌تواند نمونه‌ای از این دست باشد. این بحث‌های ناروشن سبب شده است که پژوهشگران به گونه‌ای فزاینده به این موضوع علاقمند شوند که پوپولیسم باید همچون یک تهدید دیده شود یا اصلاح کننده دموکراسی. از دیدگاه نظریه دموکراتیک و در پژوهش‌های تجربی درباره تأثیر سیاست‌های پوپولیستی بر کیفیت دموکراسی، به این مسئله پرداخته شده است. اربناتی (۱۹۹۸)، برپایه دیدگاه تئوری سیاسی، تأکید می‌کند که پوپولیسم، استراتژی ایجاد دوباره توازن در توزیع قدرت سیاسی میان گروه‌های اجتماعی مستقر و گروه‌های

اجتماعی در حال ظهور است. (همان: ۱۳۹) او بر آن است که تنش میان لیبرال دموکراسی و پوپولیسیم، برآمده از راه‌هایی است که این ایدئولوژیها برای دریافتن رابطه میان نهادهای نمایندگی و خواست مردمان در پیش می‌گیرند. او ادعا می‌کند که از دید پوپولیست‌ها، وظیفه اصلی نهادهای سیاسی این نیست که بعنوان نظام‌های کنترل و موازنه یا حافظان حقوق مدنی کار کنند، بلکه این نهادها بیشتر ابزارهایی سودمند برای انتقال خواست اکثریت به درون تصمیم‌گیری‌های سیاسی هستند. کنوان (۲۰۰۲)، نیز بر تنش‌هایی انگشت می‌گذارد که در طراحی نهادی دموکراسی نهفته است: دموکراسی یک ایدئولوژی و پیگیری مشارکت مردمی است، اما در همان حال نیازمند سیستم پیچیده‌ای از تصمیم‌سازی است که بیشتر ناروشن است و باعث می‌شود کنشگران پوپولیست ناخرسندی عمیقی از نهادهای نمایندگی داشته باشند. (همان: ۱۴۱-۱۴۰) در نتیجه، ایدئولوژی پوپولیستی به دنبال رهایی از این اوضاع با ادعای مشروعیتی است که بر ایدئولوژی دموکراتیک درباره حاکمیت مردم و حکومت اکثریت مبتنی است؛ یعنی بازگشت به یک دموکراسی "راستین" به رهبری "مردم" نه نخبگان سیاسی. در حالی که کنوان پوپولیسیم را همچون سایه دموکراسی در نظر می‌گیرد. (Fella, 2009: 45)

توانایی سیاست‌های پوپولیستی برای بهبود بخشیدن به کیفیت دموکراسی، با تجزیه و تحلیل پوستل (۲۰۰۷)، درباره حزب پوپولیست آمریکا نشان داده شده است. پوستل سر بر آوردن حزب پوپولیست آمریکا را بیشتر پاسخی می‌داند به رکود اقتصادی در سال‌های پایانی سده نوزدهم و نوآوری‌های تکنولوژیک در زمینه ترابری، تولید صنعتی، ارتباطات و بازرگانی جهانی. جنبش پوپولیستی ائتلافی از کشاورزان، مزدبگیران و کنشگران از طبقه متوسط بود که در رویارویی با واقعیت‌های ناگوار اقتصادی و سیاسی زمان خود، همکاری می‌کردند. برخلاف برخی تبیین‌ها، پوستل تجدید حیات پوپولیسیم را نه بعنوان یک مخالفت ارتجاعی با مدرنیته یا مردود شمردن دموکراسی بلکه همچون مبارزه‌ای برای اصلاحات اقتصادی از راه افزایش مشارکت دموکراتیک می‌بیند. در واقع، پوستل بر آن است که حزب پوپولیست سخت دموکراتیک بوده، میلیون‌ها تن از شهروندان اغلب حاشیه نشین را به جنبش درآورده، هرچند ایدئولوژی آن جای کمی برای حقوق اقلیت‌ها گذاشته است. در حالی که در تبیین پوستل، موضع پوپولیسیم با روابط اکثریت اقلیت پیوند سطحی دارد. (Acemoglu et al, 2011: 63)

پاسخ‌های پوپولیستی به مسأله کنترل برخورد نیز متغیر است: در اروپا، اتحادیه اروپا، همچون تهدیدی برای حاکمیت مردمانی دیده می‌شود که نهادهای سیاسی ملی، آنها را نمایندگی می‌-

کنند؛ در آمریکای لاتین، قوانین اساسی قدیمی، ناهماهنگ با نیازهای شهروندان و خارج از رده پنداشته می‌شود؛ و در ایالات متحده، پوپولیست‌ها تفسیر خود از قانون اساسی را به صورت ایده‌آل درآورده و دولت را متجاوز به حقوق قانونی خود می‌بینند. از دید کالتواسر، این بررسی گسترده از پوپولیسم در سه قاره مختلف نشان می‌دهد که سیاست‌های پوپولیستی، بنا به تعریف، ضد دموکراتیک نیست؛ بلکه برای تنش‌هایی پایا که مدت‌هاست نظریه پردازان سیاسی را به خود مشغول داشته، پاسخ‌های متفاوت ارائه می‌دهد. (همان: ۶۷)

برخلاف دریافت رایج، کالتواسر و مود برآنند که پوپولیسم، به علت تمرکزش بر نمایندگی خواست مردمان، در واقع پیوندی مثبت با دموکراسی دارد. نویسندگان از میان اثرات مثبت پوپولیسم، نمایندگی و بسیج گروه‌های به حاشیه رانده شده، ساخت ائتلاف‌های سیاسی فرا-طبقاتی، و تأکید بر پاسخگویی دموکراتیک را فهرست می‌کنند. با این همه، ذات رابطه میان پوپولیسم و لیبرال دموکراسی دو وجهی است، به این دلیل که پوپولیسم حکومت اکثریت را بیش از دیگر آرمان‌های لیبرال دموکراتیک، مانند بازرسی‌ها و ایجاد تعادل‌های نهادی، مشورت، و حقوق اقلیت در اولویت قرار می‌دهد. در نتیجه، درخواست‌های پوپولیستی موفق، خطر بی ثبات شدن نهادهای دموکراتیک، به چالش کشیده شدن تفکیک قدرت، و فرسایش اعتماد به نهادهای دولتی غیر منتخب را در پی دارد. (Bale, 2013: 30) بنابراین کالتواسر بر آن است که پوپولیسم می‌تواند هم یک اصلاح کننده و هم تهدید برای دموکراسی باشد؛ و این به دو عامل اصلی زمینه-ای بستگی دارد: درجه استواری دموکراسی و اینکه آیا پوپولیست‌ها در جایگاه اپوزیسیون هستند یا در حکومت. در دموکراسی‌های تثبیت شده و استوار انتظار می‌رود که پوپولیسم در اپوزیسیون، اثر مثبت کمی بر کیفیت دموکراسی داشته باشد، در حالی که پوپولیسم در دولت باید اثری ملایم، مثبت یا منفی، بر دموکراسی داشته باشد. از سوی دیگر، در دموکراسی‌های ناستوار، انتظار می‌رود که پوپولیسم در دولت، دارای آثار منفی سنگین بر دموکراسی باشد در حالی که پوپولیسم در اپوزیسیون باید بعنوان یک اصلاح کننده دموکراسی کار کند. (Acemoglu et al, 2011: 69-70)

لویتسکی و لوکستن (۲۰۱۳)، دیدگاه بیش از اندازه خوش بینانه درباره تأثیر مثبت پوپولیسم بر فرایند دموکراسی (دموکراتیزه کردن) را به چالش می‌کشند. آنان استدلال می‌کنند که گرچه پوپولیسم ممکن است آثار مثبتی در لیبرال دموکراسی‌ها داشته باشد، حتی اگر جذب و فراگیری سیاسی بیشتر را آسان کند؛ از توسعه بیشتر نهادهای دموکراتیک جلوگیری می‌کند. دلایلی چند برای این نتیجه مبهم وجود دارد: نخست اینکه، پوپولیست‌ها بیشتر کسانی بیرون از صحنه‌اند که

قدرشناس نهادهای دموکراسی نمایندگی نیستند؛ دوم، پوپولیستها بر این باورند که از سوی شهروندان اختیاراتی برای مبارزه با تشکیلات سیاسی دریافت کرده‌اند. سرانجام، رهبران پوپولیست بیشتر در برابر پارلمان، دستگاه اداری و دیوان عالی می‌ایستند و در نتیجه انگیزه‌ای نیرومند برای تضعیف این نهادها دارند. در نتیجه، لوکستن و لویتسکی می‌گویند رهبران پوپولیست در دموکراسی‌های ناستوار ممکن است در راهکارهای مهمی که به تضعیف نهادهای دموکراتیک می‌انجامد مشارکت کنند و در برخی موارد، حتی به اقتدارگرایی رقابتی دامن بزنند. (همان: ۷۲)

با اینکه بررسی‌های موردی بیشتر بر جلوه‌های ایدئولوژیک مشخصی از پوپولیسم (بیشتر راست سیاسی در اروپا و چپ سیاسی در آمریکای لاتین) تمرکز دارد، هنگامی که بر سر هم در نظر گرفته شود، نشان می‌دهد که پوپولیسم در ذات، با ایدئولوژی سیاسی جناح چپ یا راست گره نخورده است. در واقع، درونمایه ایدئولوژیک می‌تواند در میان کشورها و درون همان واحد سیاسی در طول زمان متفاوت باشد. (همان: ۷۳-۷۲) گوناگونی درونمایه «قناع پوپولیستی» کانون تمرکز در بررسی کازین (۱۹۹۵)، از تحول تاریخی سیاست حزبی در ایالات متحده است. از دید کازین، پوپولیسم آمریکایی بر چهار رکن اصلی استوار است.

نخست: سنت یا رسم آمریکایی بودن است: ایالات متحده بعنوان یک کشور منحصر به فرد، جایی است که در آن همهٔ مردمان، شهروندان برابر یک جمهوری خودمختارند؛ دوم: مردمان آمریکا بعنوان یک جامعه مولد و با حسن نیت شناخته می‌شوند و مجموعه‌ای از نخبگان فاسد در یک سو و تهیدستان محروم در سوی دیگر را تشکیل می‌دهند؛ سوم: نخبگان بعنوان نقطه مقابل همیشگی در برابر مردمان شکل گرفته‌اند: پر افاده، بی‌بند و بار، ساختگی، به درد نخور، شاید، باهوش و وابسته به کار دیگران.

چهارم: بازیگران پوپولیست آمریکایی در این باور سهیم هستند که جنبش‌های نیرومندی که بیشتر نهضت‌ها و انجمن‌ها یا احزاب خوانده می‌شوند (خواه در انتخابات به رقابت بپردازند یا نه)، باید خود را برای مبارزه آماده کنند و تا زمانی که حریف نخبه‌گرا یکسره شکست نخورده است، زمین را ترک نکنند. (همان، ۳۶-۳۵) با به کارگیری این چارچوب چهارگانه در یک چشم انداز گسترده تاریخی گونه‌های ایدئولوژیک پوپولیسم آمریکایی را، از جنبش کشاورزان در اواخر سده ۱۹، کارگران طرح نیودیل و محافظه کاران در دوران جنگ سرد تا چپ نو در دهه ۱۹۶۰، راست نو در جنوب و جنبش محافظه کار پوپولیست در دولت‌های نیکسون و ریگان ردگیری می‌کند.

در ادبیات رو به گسترش درباره انواع پوپولیسم، جنبش تی پارتی، با دو دیدگاه مغایر در حال ظهور درباره ارتباط آن با پوپولیسم آمریکایی، توجه ویژه‌ای به خود جلب کرده است. از یک سو، منتقدان استدلال می‌کنند که با توجه به تفاوت‌های اساسی میان تی پارتی و حزب پوپولیست آمریکایی در سده نوزدهم؛ کاربرد کنونی اصطلاح پوپولیسم درباره ریشه‌های تاریخی تی پارتی بیش از آنکه روشنگر باشد، مایه ابهام می‌شود. از سوی دیگر، برخی از پژوهشگران ادعا می‌کنند که تی پارتی واپسین جلوه پوپولیسم محافظه کار آمریکایی است که شعارهای بیگانه ستیزی را با شعارهای ضد دولت درآمیخته است. آنان معتقدند اگر پوپولیسم بعنوان یک شیوه گفتار یا ایدئولوژی کم مایه مبتنی بر یک دوگانگی، منطق ضد نخبه گرایی و گرایش به اصلاح نهادهای سیاسی به نمایندگی از شهروندان درک شود، پس پوپولیستی دانستن درخواست‌های سیاسی تی پارتی نیز بی‌گمان مناسب به نظر می‌رسد.

جالب آنکه تنوع ادعاهای پوپولیستی در احزاب و جنبش‌هایی که ایدئولوژی رسمی مشترکی دارند نیز دیده می‌شود، مانند احزاب پوپولیست جناح راست در اروپا که از دهه ۱۹۸۰ از موفقیت انتخاباتی گسترده برخوردار بوده‌اند. رآت و همکاران (۲۰۰۴)، با تحلیل کمی و کیفی متن بیانیه‌های حزبی شش حزب در اروپای غربی، که بیشتر بعنوان پوپولیست جناح راست تعریف می‌شوند. آنان میان ارجاعات عملی و انتزاعی به دموکراسی مستقیم، و به همین سان میان شعارهایی که نخبگان را هدف قرار می‌دهد و شعارهایی که نهادهای واسط را نشانه می‌گیرد، تمایز قائل می‌شوند. (Raadt et al., 2004.114) رآت و همکاران، با لحاظ کردن امکان تنوع در میان احزاب سیاسی در زمانها و مکانهای مختلف، بر پایه این استدلال که پوپولیسم نیاز به تعریف و کاربردی کردن دقیقتر و به شیوه‌ای نسبی دارد؛ تجزیه و تحلیل دقیقی ارائه می‌کنند که نشانگر گام مهمی در شناخت اشکال مختلف پوپولیسم، با توجه به تفاوت‌های درون سرزمینی میان ملتها است. نخست اینکه، بیانیه‌های حزبی تنها یکی از واحدهای چندگانه ممکن برای تجزیه و تحلیل در پژوهش درباره پوپولیسم است. هرچند درخصوص خود آنها جالب است که، شمار به نسبت اندک این بیانیه‌ها ممکن است استنتاج برآمده از تحلیل را مقید و دامنه موارد در دسترس را محدود کند. گذشته از آن، اینکه آیا شعارهای پوپولیستی تنها در میان احزاب جناح راست ظاهر می‌شود، جای بحث دارد. اگر در پژوهش، تنها احزابی که از پیش بعنوان احزاب پوپولیست جناح راست شناخته شده‌اند در نظر گرفته شوند، طیف گسترده‌ای از ادعاهای پوپولیستی در طرح پژوهش

محدود خواهد شد. بنابراین نیاز به تجزیه و تحلیل گسترده‌تری وجود دارد که بتواند ادعاهای گوناگون پوپولیستی را در سراسر طیف سیاسی برسد.

پوپولیسم و دموکراسی؛ کنش‌ها و واکنش‌ها

در این بخش، تلاش می‌شود تا واکنش‌های پوپولیسم به دموکراسی و نیز کنش‌های مستقل آنکه در نهایت در مسیر مخالفت با دموکراسی قرار دارد مورد بررسی قرار گیرد. در بخش اول «شاخص‌های دموکراسی و واکنش‌های پوپولیسم» برخی از مهمترین شاخص‌های دموکراسی از جمله جامعه مدنی، نخبگان، اپوزیسیون، رسانه‌ها و جریان آزاد اطلاع رسانی و احزاب سیاسی مورد بررسی قرار گرفته و آنگاه واکنش پوپولیسم در قبال آنها بیان می‌شود. لازم به ذکر است آنچه که در اینجا به عنوان شاخص‌های دموکراسی نامیده می‌شود لزوماً همه شاخص‌های آن نیست و در این میان محقق، مواردی را که به گمان خود از جمله مهمترین شاخص‌های دموکراسی تصور نموده، بیان کرده است. در ادامه نیز برخی از ابزارهای کنشی پوپولیسم همچون رهبری کاریزماتیک و خودکامه، دموکراسی مستقیم، تئوری توطئه و استفاده از اساطیر هویت بخش و تأثیر آنها بر ساز و کارهای دموکراتیک و شاخص‌های آن بیان می‌شود. بی تردید برخی از ابزارهای کنشی پوپولیسم، شاید از ابتدا با هدف مخالفت با دموکراسی و روندهای دموکراتیک به کار گرفته نمی‌شود اما نتایج و تبعات اعمال و افعالی از این دست در نهایت در جهت مخالفت با دموکراسی قرار داشته و در عمل در خدمت مخالفت پوپولیسم با دموکراسی قرار دارند.

شاخص‌های دموکراسی و واکنش‌های پوپولیسم

به نظر می‌رسد با توجه به آنچه که تاکنون گفته شده است اکنون می‌توانیم وجوه تأثیرات منفی و مخرب جنبش‌های توده‌گرا و پوپولیستی را بر اندیشه‌های دموکراتیک نشان داده و مورد بررسی قرار دهیم. با بررسی اجمالی تاریخچه پوپولیسم و دموکراسی و تعاریف مختلف از آن و نیز با ذکر موارد تاریخی جنبش‌های پوپولیستی در نقاط مختلف جهان از جمله آمریکا، روسیه و اروپا و آمریکای لاتین و بیان رفتار و عملکرد پوپولیست‌ها، این اعتقاد که مسیر و روند حرکت پوپولیسم در نهایت موجبات تضعیف و از بین رفتن دموکراسی و ارزش‌ها و آموزه‌های آن را به دنبال خواهد داشت بیش از پیش در منصفه اثبات قرار می‌گیرد. (Williams, 2011. 679) برای نشان دادن تأثیرات پوپولیسم بر دموکراسی به ناچار باید نقطه عزیمت را در جایی قرار داد که مباحث مطروحه قابل درک، قابل سنجش و قابل اثبات باشد. لازمه این امر بیان مواردی عینی از کنش -

های متقابل پوپولیسم و دموکراسی است که با استفاده از شواهد تاریخی و تجربی بتواند درکی جامع از موضوع را ارائه دهد.

جامعه مدنی و پوپولیسم

در سال‌های پایانی هزاره دوم و سال‌های آغازین هزاره جدید و در نتیجه رشد و توسعه دموکراسی و به موازات آن، شکل‌گیری و توسعه جامعه مدنی در اقصی نقاط جهان از رشد چشم‌گیری برخوردار بوده است. این رشد و پیشرفت آن چنان گسترده بوده است که برخی از محققان از این خیزش عظیم جهانی با عنوان «رنسانس جامعه مدنی» و برخی دیگر از «انقلاب آرام صنعتی-انجمن» سخن گفته‌اند و معتقدند اگر سال‌های پایانی قرن نوزدهم و قرن بیستم، عصر ایجاد و گسترش «دولت-ملت‌ها» بوده و ملت‌سازی مهمترین دستور کار بازیگران و حاملان توسعه بوده است، اما در سال‌های پایانی قرن بیستم و سال‌های آغازین قرن بیست و یکم، بشر پا به عرصه جامعه مدنی گذاشته است، تا جایی که می‌توان مدعی شد مهمترین پروژه هزاره جدید، «جامعه مدنی سازی» است. بنحوی که می‌توان این تحول بزرگ را ناشی از تغییر پارادایم توسعه به شمار آورد. با شکست الگوهای سنتی توسعه در پارادایم جدید، سازمان‌های جامعه مدنی به عنوان بازیگران و حاملان اصلی توسعه وارد پیکار و کارزار اجتماعی شده‌اند. آنها می‌خواهند که در فرآیند جدید، تحولات عمیق در مناسبات و روابط سیاسی - اجتماعی و قدرت به وجود آورده و هندسه جدید قدرت را ترسیم کنند و شیوه جدید زیستن و نظم انجمنی را ارائه دهند. (محمدی،

۱۳۷۶:۱۳)

پیشینه جامعه مدنی را در آراء فیلسوفان می‌توان دنبال کرد. جامعه مدنی از نگاه هگل نماینده دومین مرحله در پیدایش اخلاقیات اجتماعی و موضعی برای تحقق نقشه‌های جزء جزء افراد فراتر از خانواده‌های آنان است. جامعه مدنی از نگاه هگل متشکل از افرادی است که هر یک صرفاً در پی هدف خود و برآوردن نیازهای خود است. این افراد در سازمانی تشکل می‌یابند که آن سازمان براساس قرارداد هویت پیدا می‌کند. این سازمان برای تداوم و ثبات خویش به شدت به قانون نیاز دارد و خود به جزئی از عناصر و حاکمیت قانون در کل جامعه مبدل می‌شود. (هانتینگتون، ۱۳۸۱:۴۲) جامعه مدنی از یک سو ادامه دولت است و در دولت تداوم می‌یابد و از سوی دیگر وجه بیرونی همان دولت به شمار می‌آید، بر اساس دیدگاه تاریخ‌گرایانی مثل هگل، ایده جامعه مدنی به جوامع مدرن تعلق می‌یابد و این امر آن را به پدیده‌ای تاریخی که به جوامع خاصی تعلق

دارد محدود می‌کند. (همان: ۳۸-۴۹) روسو که نظریه پرداز قرارداد اجتماعی است (زکریا، ۱۳۸۴: ۱۳) بر مبنای این قرارداد، همه افراد بر قوانینی که متقابلاً خواست‌های فردی را تضمین می‌کند گردن می‌گذارند. روسو دولت و جامعه مدنی را بر این قرارداد مبتنی می‌کند. این حالت مدنی در برابر حالت طبیعی قرار دارد. روسو به سرشت خوب انسانها باور دارد و آزادی کامل وی را تحقق‌پذیر می‌داند. افراد در این جامعه شهروند هستند و حق مشارکت برای اداره امور دارند. (همان) اما ایده جامعه مدنی در اندیشه جان لاک تا حدود زیادی در مقایسه با دیگر اندیشمندان سر و شکلی مقبول‌تر و پذیرفتنی‌تر دارد، لاک برای بنیان‌گذاری جامعه مدنی جدای از دولت، به دو نوع قرارداد اشاره می‌کند: قراردادی که بر اساس آن جامعه سیاسی شکل می‌گیرد و قرارداد دیگری که بر اساس آن دولت بر پا می‌شود. بر اساس قرارداد اول: افراد به عضویت جامعه سیاسی در آمده و خود را به قبول احکام اکثریت ملزم می‌سازند؛ اما بر اساس قرارداد دوم، اعضای جامعه با یکدیگر توافق می‌کنند که حکومتی انتخابی برقرار کنند. (همان، ۵۵) بدین ترتیب و مطابق با اندیشه جان لاک، حتی اگر مردم حکومت را به زیر کشند جامعه سیاسی برخاسته از نهادهای مدنی برقرار می‌ماند. در حوزه ادبیات اخیر جامعه مدنی، می‌توان به آراء پارسونز، لوهمان، اشمیت، آرنه و هابرماس نیز اشاره کرد. هر یک از این متفکران در چارچوب نظری نوین به تحلیل جامعه مدنی پرداخته‌اند.

از سوی دیگر خیزش سازمان‌های جامعه مدنی در دهه‌های اخیر ناشی از فروریختن فرا روایت-ها و نظام‌های اقتدارگرا، توتالیتار و سلطانی و پیدایش روایت‌های خرد و اشکال دموکراتیک بر حکومت در مناطقی همچون اروپای مرکزی و شرقی، آمریکای لاتین، جنوب آفریقا، آسیا و ... بوده است. اما در عین حال باید به یاد داشته باشیم سازمان‌های جامعه مدنی خود یکی از عوامل پیدایش حکومت‌های دموکراتیک نیز بوده‌اند. این سازمانها می‌توانند در جوامعی که دوران گذار به دموکراسی را طی نکرده‌اند نقش مهم و پیشتازی برای گذار موفقیت آمیز و تحکیم دموکراسی بازی کنند. این امر به دلیل آن است که سازمان‌های جامعه مدنی نماینده ارزش‌ها و آرمان‌های مشترک گروه‌های اجتماعی و اعضای خود هستند و می‌توانند موتور محرکه تغییرات و دگرگونی‌های اجتماعی - سیاسی باشند و به فرآیند شتاب بخشد. (Wodak, 2013: 89)

همانگونه که جامعه مدنی ضعیف می‌تواند مطلوب‌ترین شرایط را برای شکل‌گیری پوپولیسم فراهم نماید، پوپولیسم نیز می‌تواند با استفاده از ابزارهایی که در اختیار دارد و مهمترین آن بسیج توده‌های اجتماعی است که جامعه مدنی را با چالش‌های جدی مواجه می‌نماید. به عبارت دیگر

پاسخ به این سوال که آیا وجود جامعه مدنی ضعیف موجب ایجاد پوپولیسم است و با پوپولیسم باعث تضعیف جامعه مدنی می‌شود و می‌تواند اینگونه باشد که هر دو شق قضیه صحیح است. یعنی هم جامعه مدنی ضعیف زمینه مساعدی برای ظهور پوپولیسم است و هم ظهور پوپولیسم می‌تواند زمینه تضعیف جامعه مدنی شود. (Roberts, 2012. 154) برای مثال قابل ملموس در این زمینه شرایطی است که در دو دهه اخیر در جامعه ایرانی قابل مشاهده است به عنوان مثال و هر تجربه‌ای نزدیک، انتخابات ریاست جمهوری در دوم خرداد ۷۶ و روی کار آمدن دولت اصلاح طلب خاتمی، را می‌توان آغاز دوران آزادسازی سیاسی، علی‌رغم محدودیت‌ها و تنگناها و وجود کانون‌های قدرت مخالف دانست که فرصت‌های مناسبی فراروی گروه‌های اجتماعی قرار داد تا بتواند خود را در قالب سازمان‌های جامعه مدنی سامان بخشد. هر چند پیش از آن و با پایان جنگ تحمیلی، فروکش کردن هیجانات انقلابی، افول پوپولیسم و مسلط شدن گفتمان توسعه و همگام با تحولات جامعه جهانی و جامعه ایرانی با بازگشت آرام جامعه مدنی مواجه بوده است و هر چند این بازگشت بسیار آرام و ضعیف بوده است و اما رشد و توسعه جامعه مدنی و همه گیر شدن مفاهیم آن را می‌توان در دوران هشت ساله دولت اصلاحی سید محمد خاتمی دانست. (تاگارت، ۳۶:۱۳۸۱)

در کنار اقدامات محدود کننده و حذف نهادهای مدنی، اتخاذ سیاست جایگزینی یکی دیگر از روش‌هایی است که می‌کوشد جامعه مدنی بدلی جایگزین جامعه مدنی واقعی و مستقل شود و سازمان‌های مدنی بدلی، که از بالا به پایین شکل گرفته، تزئینی و دست آموز و رام حاکمیت هستند و هر چند فاقد پایگاه مردمی و تنها منعکس کننده صدای موسسات و نهادهای حکومتی است و تلاش می‌کنند تا جایگزین سازمان‌های جامعه مدنی واقعی که از پایین به بالا شکل گرفته و اقشار و گروه‌های اجتماعی را نمایندگی می‌کنند، شوند. (Nougayrède, 2015. 362) همانطور که اقدامات محدود کننده و سیاست‌های جایگزین سازی در دوره جدید به ناپایداری و انقباضی جامعه مدنی ایران انجامیده به همین خاطر هر روز شاهد کم خونی و انقباض بیشتر در این عرصه هستیم. با بالا رفتن حساسیت‌ها و هزینه اقدام‌های مدنی و برقراری فضایی مه آلود در این مرحله برخی از فعالان و سازمان‌های جامعه مدنی از عرصه جامعه مدنی به عرصه‌های دیگر جامعه نقل مکان و اعلام تعطیلی یا انحلال کرده‌اند. (همان) عده‌ای دیگر نیز سیاست صبر و انتظار پیشه کرده‌اند، تا جایی که در حال حاضر فعالیت کم‌رنگی در عرصه جامعه مدنی دارند. برخی هم خود را با سیاست‌های جدید تطبیق داده و تلاش می‌کنند طبق دستور کارهای جدید دولت

عمل کنند و اگر چه تعدادی دیگر نیز همچنان به رغم محدودیت‌ها به صورت مستقل به حیات خود ادامه می‌دهند. این مثال، نمایانگر این واقعیت است که اگر جامعه مدنی در دوران اصلاحات از عمق و غنای بیشتری برخوردار بود و چنانچه سازمان‌های جامعه سنتی می‌توانستند دوران گذار را با هزینه‌های کمتری پشت سر می‌گذاشتند چه بسا بازگشت مجدد پوپولیسم به کشور و قدرت گرفتن آن و تضعیف و حذف همان نهادهای نوپا و نیم بند، به این آسانی امکانپذیر نمی‌شد. به تعبیر دیگر یک جامعه مدنی ضعیف که توان ساماندهی شهروندان را نداشته باشد به راحتی امکان بسیج توده‌ها را برای پوپولیست‌ها فراهم نموده و در نهایت مرگ خود را رقم خواهد زد.

فرهنگ خاص علوم سیاسی، پوپولیسم را ایدئولوژی آن دسته از جوامع سیاسی بسته و توده‌ای می‌داند که گروه‌های جامعه مدنی در آنها گسترش یافته و نسبتاً نیرومندند و از دیدگاه حاکمیت خطراتی را برای ثبات سیاسی ایجاد می‌کنند. در واکنش به این خطرات دولت بدون اینکه بتواند جامعه مدنی را کاملاً سرکوب کند، به منظور تضعیف آن از نظر سیاسی دست به بسیج توده‌ها می‌زند. (Stanley, 2008: 100) این نوع از جامعه سیاسی در واقع نوع بحرانی شده جامعه سیاسی بسته غیر توده‌ای است و در جامعه شناسی سیاسی از سیاست و ایدئولوژی چنین جامعه‌ای به عنوان «پوپولیسم» یا مردم باوری تعبیر می‌شود. در اینگونه جوامع دولت ضمن استفاده از تمام سمبل‌های مشروعیت در مقابل قدرتمند شدن گروه‌های جامعه مدنی مقاومت می‌کند؛ اما گروه‌های جامعه مدنی در اینگونه جوامع به دلایل مختلف بیش از آن قوی هستند که حکومت بتواند به راحتی آنان را سرکوب کند. تخریب جامعه مدنی در چنین شرایطی کار دشواری است و برای تسهیل این کار است که حکومت به جلب حمایت و بسیج توده‌ای متوسل می‌شود. (همان: ۱۰۱)

در خصوص رویارویی مستقیم و بی واسطه نیروهای اجتماعی با قدرت می‌توان گفت که خصوصیت پوپولیسم در اشکال سنتی آن، یعنی پیش از فرایند جدید جهانی شدن، بیش از آنکه در ضد دموکراتیک (به معنی ضد مردم) بودن آن باشد در ضدیتش با نهادهای بینابینی تفویض اختیار به ویژه مجلس بوده است. با این همه نمی‌توان انکار کرد که تلاش رهبران پوپولیست برای ایجاد رابطه مستقیم با مردم سبب می‌شد که هر چه بیشتر گفتمان سیاسی خود را به شکلی تقلیل دهند که برای آنها قابل درک و پذیرش بوده و بنابراین خوش‌بینی افراطی، وعده‌های تو خالی، اغراق و اراده‌گرایی را به مثابه ابزارهایی رایج در سخن خود در آورند و همین امر نیز اغلب سبب می‌شد که این پوپولیست‌ها پس از رسیدن به قدرت و عدم توانایی به اجرا در آوردن شعارهای خود سبب یاس عمومی و باز شدن راه برای اشکال مختلف استبداد و یا انفعال اجتماعی

شوند. (Roberts, 2006. 130) در چنین جامعه‌ای امکان تشریح یک نظام سیاسی کم‌نهادینه، دچار بحران و در حال فروپاشی را فراهم می‌شود. ویژگی چنین جامعه‌ای روبرویی عریان گروه‌های اجتماعی متخاصم و قویا سیاسی شده‌ای است که با هرگونه مذاکره و سازشی مخالف بوده و قائل به هیچ قاعده بازی مشترکی نیستند. در مقابل این عقب ماندگی نهادی، نیروهای حاضر در صحنه از هر وسیله اعمال فشاری که در اختیار دارند به عنوان روش اقدام سیاسی استفاده می‌کنند. کارگران به اعتصاب و اغنیا به اختلاس، و نظامیان به کودتا متوسل می‌شوند. مشخصه جهان سیاست در این‌گونه جوامع در درجه اول فقدان استقلال است. دولت در دست یک طبقه، یک گروه و حتی یک طایفه است و وجود نیروهای اجتماعی گوناگون که صراحتاً به عنوان بازیگر سیاسی وارد صحنه می‌شوند بر شدت وحدت منازعات و دامنه فساد می‌افزاید. روحانیون، دانشگاهیان، دیوانسالاران و نظامیان و سندیکاها چونان احزاب واقعی جلوه‌گر می‌شوند که از ساختارهای سیاسی برای رسیدن به اهداف خاص خود بهره می‌گیرند. به همین سان نهادها از درجه پایین پیچیدگی برخوردارند و تمامی قدرت در دست یک نفر و گاه در دست یک جماعت کودتاگر قرار می‌گیرد که هیچ چیز جلودار آن نیست. بالاخره مراجع سیاسی موجود از هیچ مشروعیتی برخوردار نبوده و هیچ اتکای اجتماعی ندارند و کارایی تطبیق آنها هم محدود است. هر تغییری در راس حکومت اغلب به انحلال و جایگزینی آنها به وسیله مرجع دیگر می‌انجامد. (همان، ۱۳۱-۱۳۰) بر این اساس رشد مشارکت به تشدید خطر بی‌ثباتی، خشونت و فساد که مشخصه جوامع پره‌تورین است کمک می‌کند در این وضعیت شاهد تسریع روند انحطاط سیاسی خواهیم بود که ممکن است جامعه را تا لبه هرج و مرج پیش ببرد؛ مگر آنکه این روند با واکنشی قوی متوقف شده و مشارکت را محدود نماید یا روند نهادینگی سیاسی را به مرحله اجرا گذارد. (همان، ۱۳۲)

به هر حال ضعف جامعه مدنی بهترین شرایط برای پدید آمدن شرایطی است که دیوید ارتر از آن به عنوان «نظام بسیجی» یاد می‌کند. وی جامعه بسیجی را جامعه‌ای می‌داند که بر مبنای تمرکز قدرت در دست یک نفر و با تکیه بر ایدئولوژی همه‌گیری که ارزش‌های تقدیس شده‌ای را به دنبال خود یدک می‌کشد، عمل می‌کند. (Arter, 2010. 490) در اینجا تأکید بر وحدت و انضباط و مشارکت مردم در کنش سیاسی است و مردم عمدتاً از طریق حزبی که تولی ایدئولوژی رسمی است به گرد رهبر کاریزماتیک سازمان می‌یابند. ارتر مجموعه این روندها را به قاعده تمرکز دموکراتیکی تشبیه می‌کند که لنین تحت عنوان سانت‌رالیسم دموکراتیک؛ بیان کرده بود و

یادآور می‌شود که اینگونه روندهای نوسازی باعث جذب گروه‌ها و افراد مصمم به تغییرات رادیکال در جامعه می‌شود. (Arter, 2011. 136) شوروی سابق در سال‌های اول و گینه سکوئوره یا مصر نادر نمونه‌هایی از این نوع می‌باشند. در این راستا نبود نهادهای قوی، مستقل و پایدار در واقع به صاحبان منافع امکان می‌دهد تا اهداف شخصی خود را بر منافع عمومی ترجیح داده و فساد را به شیوه حکومتی برقرار سازند. از آنجا که نوسازی اقتصادی و اجتماعی باعث ظهور همزمان منابع جدید ثروت و قدرت است؛ پدیده فساد هم به همان اندازه وسعت می‌گیرد، روند تمرکزگرایی حکومتی هم جریان فوق را تسهیل کرده و به گروه صاحب قدرت امکان می‌دهد منافع خصوصی خود را به سطح کشور گسترش دهند. (همان، ۱۳۷-۱۳۶)

واکنش پوپولیسم بر ضد نهادهای نظام سیاسی مبتنی بر نمایندگی و نیز نهادهای جامعه مدنی، هر چند به تعبیر پل تاگرات؛ نیروی محرکه مهمی برای آن شمرده می‌شود، اما با این همه پوپولیسم برای رشد و گسترش این نیروی محرک به ناگزیر باید از خود این نهادها بهره برداری کند و احزاب جزء ذاتی نظام‌های نمایندگی و جامعه مدنی به شمار می‌روند و در نتیجه پوپولیسم با همه بی‌اعتمادی به این تشکلهای و مخالفت‌هایی که با آنان می‌کند ناگزیر است از آنها استفاده کند. هر چند پوپولیست‌ها احزاب را بنگاه‌های کسب قدرت می‌دانند و آنان را که در جهت منافع مردم که در پی منافع شخصی می‌دانند؛ با این همه در نهایت ناچارند که برای ادامه حیات و بقای خود به ایجاد نظام‌های حزبی ولو به شکل حزب واحد اقدام نمایند. (Taggart, 2000. 76) تجربه پوپولیست‌هایی چون وارگاس، خوان پرون، آدولف هیتلر، پنیتو موسولینی و... در مخالفت با دیگر احزاب و تقویت و ایجاد حزب واحد وابسته به خود صحت این ادعا را نشان می‌دهد. به عنوان مثال، جرج والاس با شرکت در انتخابات ریاست جمهوری ۱۹۶۸ میلادی به عنوان نامزد مستقل و احزاب موجود را به عنوان احزاب پوشالی نکوهش کرد، نگرش پوپولیستی به نهادها مسائل پیچیده‌ای را به بار می‌آورد که به محدودیت خود پوپولیسم می‌انجامد. از اینرو می‌توان گفت که پوپولیسم محدودیت‌های درونی دارد که مانع رشدش می‌شوند و این محدودیت‌ها ناشی از رابطه پیچیده آن با نهادهاست به احزاب سیاسی در فرایند نظام‌های مبتنی بر نمایندگی اصلی‌ترین نهاد - های سیاسی هستند. این احزاب هم موضوع نقد و هم وسیله‌ای برای جلب حمایت از پوپولیست‌ها هستند. این دوگانگی می‌تواند مسائل خاصی را به وجود آورد و از سوی دیگر تنگناهای پوپولیسم را در ارتباط با نهادها نشان دهد. (همان، ۸۰)

مطابق با آنچه که تا اینجا بیان شد و صرف نظر از تفاوت نگرش‌ها، می‌توان گفت که مطابق

با آنچه که تا اینجا بیان شد و صرف نظر از تفاوت نگرش‌ها، می‌توان گفت که جامعه مدنی، جامعه - ای است متشکل از گروه‌های ارادی و داوطلبانه و مستقل و خودگردان که با هدف پیشبرد منافع، علایق و سلیقه‌های افراد عضو تشکیل می‌شود. این گروه‌ها می‌توانند شکل صنف، اتحادیه، باشگاه، انجمن، سازمان‌های غیر دولتی یا غیر حکومتی و حزب و سندیکا و موسسات رسانه‌ای از قبیل ناشران، مطبوعات و رادیوها و تلویزیون‌های مستقل را پیدا کنند. مجموعه این گروه‌ها بر اساس قواعد و مقررات مشخص و شفاف و روشن در شبکه‌ای از رفتار مبتنی بر روح مسالمت جویی، اخلاق مدنی، مدارا و تساهل و همزیستی و همکاری با یکدیگر به حیات خویش ادامه می‌دهند. تنها تفاوت این تشکلهای آن است که هویت سازمانی مشخصی پیدا کرده‌اند و این هویت همچون حافظ و نگهدارنده‌ای برای آنها عمل می‌کند. همچنین در کلیت شرح رابطه جامعه مدنی و پوپولیسم؛ معرف اقدام نظام سیاسی (دولت) در مقابله با جامعه مدنی است؛ در حالی که در بسیاری از موارد گروه‌های مخالف حاکمیت نیز برای مقابله با قدرت دولت به روش‌های پوپولیستی متوسل می‌شوند. بسیاری از انقلاب‌ها نتیجه تحریک و تشویق توده‌ها توسط رهبران و نخبگان انقلابی و در نتیجه ایجاد شور و حرکت در لایه‌های پایین اجتماع است. به هر حال پوپولیسم را چه استراتژی حاکمیت برای تضعیف جامعه مدنی بدانیم و چه روشی که مخالفان برای مخالفت با قدرت حاکم به کار می‌گیرند نتیجه آن، از بین رفتن جامعه مدنی به عنوان جامعه سامان یافته و ایجاد جامعه توده‌وار است.

نخبگان و پوپولیسم

اصطلاح Elite که از کلمه Eligere به معنای انتخاب و یا انتخاب کردن مشتق شده است؛ در مفهوم ابتدایی و برای بیان کیفیت کالاهایی به کار برده می‌شود که دارای مرغوبیت و برتری خاصی نسبت به سایر کالاهای مشابه بوده‌اند. گروه نخبه از نظر سلسله مراتبی در جامعه از بالاترین موقعیت‌ها برخوردار است و رهبری سیاسی را در اختیار دارد. منظور از ارزش نخبگی نیز تمامی امتیازاتی است که طبقه حاکم یا هیئت حاکمه پیش از پیدایش جامعه بورژوازی یا در ابتدای آن از آنها بهره‌مند می‌شود. الیتسیم یا مفهوم نخبگان یا سرامدان معمولاً به دارندگان مناصب عالی در درون نظام سیاسی اشاره می‌کند. مطابق این معنی الیت همان حکومت‌کنندگان هستند، مثلاً وقتی پارتو می‌گوید؛ هر ملتی تحت حکومت یک الیت فرار دارد، تنها به همین معنی است که هر ملتی حکومت‌کنندگانی دارد. در معنای دیگر، واژه الیت در مورد گروه‌هایی به

کار برده می‌شود که گمان می‌رود به دلیلی برتر از گروه‌های اجتماعی دیگر هستند، هر چند که حکومت را در دست نداشته باشند، مفهوم ایت در این معنا دارای بار ارزشی و اخلاقی است. برخی از جامعه‌شناسان سیاسی مانند پارتو مفهوم ایت را به صورتی دو پهلو به کار برده و دو معنای بالا را با هم به نحوی ترکیب کرده‌اند. در این معنای سوم گفته می‌شود که هر گروه حاکمه - ای تا زمانی که دارای ویژگی‌های سرآمدی است در قدرت باقی می‌ماند و یا هر ایتی سرانجام به گروه حاکمه تبدیل می‌گردد. پیشینه مفهوم ایت به اندیشه نیکولو ماکیاولی باز می‌گردد. ماکیاولی در یک مفهوم کلی تمام فرآیندهای اجتماعی را به واقعیت اساسی تفاوت میان نخبگان و غیر نخبگان ربط می‌داد و از این رو همه نظریه پردازان عمده ایتیسیم مانند پارتو، موسکا، میشلز تحت تاثیر اندیشه‌های ماکیاولی بوده‌اند. ماکیاولی در واقع ایت را به مفهوم گروه حاکمه‌ای در نظر می‌گرفت که اراده و مردانگی لازم را برای پاسداری از مبانی قدرت خود آشکار می‌سازد.

در واقع مفهوم ایت در کشورهای مختلف و نظامها و سنت‌های سیاسی مختلف در معانی گوناگونی به کار رفته است. در بیشتر تقسیم بندی‌ها چهار ایت عمده تمیز داده شده‌اند: (۱) ایت قدرت سیاسی (۲) ایت اقتصادی (۳) ایت نظامی (۴) ایت فکری. با این حال بیشتر نظریه پردازان، قدرت سیاسی را یکی از ویژگی‌های اساسی ایت تلقی کرده‌اند. مثلا گایتانا موسکا «طبقه حاکمه» یا «طبقه سیاسی» را به همان مفهوم ایت قدرت به کار برده است. با این همه، رالف دارندورف با در نظر گرفتن ایت‌ها به عنوان گروه‌هایی که ایفای کار ویژه خاصی را بر عهده دارند؛ هفت نوع ایت را به صورت جزئی‌تر تمیز داده است که عبارتند از: رهبران اقتصادی، رهبران و برجستگان سیاسی، برجستگان علمی، روحانیون، رهبران وسایل ارتباط جمعی، برگزیدگان ارتش و برگزیدگان دستگاه قضایی. تردیدی نیست که محور اصلی هرگونه بحثی در خصوص گروه نخبه، ساختار و عملکرد نیروهای قدرتمند سیاسی حاکم را شامل می‌شود. نخبگان سیاسی و فکری طبقه‌ای اجتماعی هستند که در گونه‌های مختلف نظام‌های سیاسی اعم از دموکراسی و غیر از آن وجود داشته و به تناسب فضایی که در اختیار دارند به فعالیت مشغول می‌شوند. بدیهی است در نظام‌های اقتدارگرا، نخبگان سیاسی یا خود قدرت را به دست گرفته و آنگاه برای حفظ آن به ناچار به انسداد سیاسی متمایل می‌شوند و یا از سوی قدرت حاکم به دلیل توانایی‌شان در کسب قدرت سیاسی مورد تعقیب قرار می‌گیرند. (موسکا، ۱۳۷۷: ۱۳) در برخی دیگر از نظام‌های سیاسی هنگامی که نخبگان ابزارهای لازم را برای خلع نظام‌های اقتدارگرا از قدرت سیاسی ندارند تلاش می‌کنند تا با توسل مستقیم به توده‌های مردم از آنان به عنوان ابزاری مهم در ساقط نمودن قدرت حاکم استفاده

نمایند. این وضعیت در نظام‌های دموکراتیک تا حدود زیادی متفاوت است؛ چرا که در اینگونه نظام‌ها و قدرت‌نخبگان سیاسی در یک نظام اجتماعی دموکراتیک مبتنی بر قانون مدنی، به عنوان تجلی حاکمیت توجیه می‌گردد. (همان)

در نظام‌های دموکراتیک نخبه سیاسی کسی است که در ساز و کار و تصمیم‌گیری‌های بنیادین اجتماعی و سیاسی نقش محوری دارد. این نقش محوری لزوماً به این معنی نیست که نخبگان سیاسی و خود، مستقیماً تصمیم‌گیرنده باشند. اما واقعیت این است که در نظام‌های دموکراتیک، سازمانها و شرکت‌های بزرگ و نیروهای مسلح و دولت توسط نخبگان اداره می‌شود، در این نظام-ها، نخبگان و در چارچوب نهادهای با ثبات و پیچیده عمل می‌کنند، تصمیم‌گیری‌های آنها لوازم و پیامدهای ملی یا محلی داشته و در محدوده تعریف شده‌ای می‌تواند اراده خود را محقق کند و ارتباط آنها با اقشار و مسائل گوناگون از طریق مشاوران و سخنگویان خبره و حرفه‌ای انجام می‌گیرد. (مصلح، ۱۳۸۵: ۴۰) نقش مهم نخبگان در اینگونه جوامع و اداره امور جامعه و به راه انداختن چرخ فعالیت‌های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی است. تفاوت فعالیت نخبگان در جامعه مدنی با دیگر جوامع در آن است که در جامعه مدنی نخبگان آن از دل فعالیت‌ها و روابط تشکلیها و انجمن‌ها سر بر می‌آورند. نخبگان در جامعه مدنی بر اساس فعالیت‌ها و شایستگی‌هایی که در جمع به دست می‌آورند به چنین موقعیتی می‌رسند. اما نخبگان در جوامع دیگر با انتخاب از سوی مرجع قدرت و پشتیبانی مستمر و چنین جایگاهی را به دست می‌آورند و بر همین اساس از نخبگان سر بر آورده از جامعه مدنی نمی‌توان آنها را گرفت و اما نخبگان جوامع دیگر قابل سقوط هستند و در صورت تمام شدن زمان مصرف به کناری انداخته می‌شوند. (بشیریه، ۱۳۹۴: ۹۰)

نکته مهم دیگر در خصوص نقش نخبگان در جامعه مدنی این است که نهادینگی سیاسی در جامعه مدنی، تا حدود زیادی از توانایی نخبگان سیاسی در تبیین هدف‌ها، وضع ارزش‌ها و هنجار-های مناسب، بنیاد نهادها جهت مشروعیت بخشیدن به قدرت و ایجاد سازمان‌هایی به منظور توزیع قدرت، ارزش و هنجارها و متاثر است. (علیزاده، ۱۳۷۹: ۴۹) بنابراین، قبل از هر چیز باید به این واقعیت اشاره کرد که در گذشته، توده‌ها مقدس، واجد حق و ملاک حقانیت بودند و روشنفکران و نخبگان در توجه و پرداختن به اموری که به نحوی با توده‌ها مرتبط بود از هم سبقت می‌جستند. در نتیجه همین نگاه به توده‌ها بود که پوپولیسم با توجه ویژه به مفهوم مردم و توده‌ها، خود را حامی آنان نشان می‌داند. امروزه با تحولاتی که در عرصه جنبش‌های پوپولیستی و رژیم-های بسیجی از جمله فاشیسم و نازیسم و کمونیسم و ناکارآمدی پوپولیسم، نوعی نگاه منفی به

جنبش‌های توده‌گرا و نظام‌های پوپولیستی به وجود آمده است. امروزه پوپولیسم نه تنها به عنوان یک بیماری و پدیده نامقبول شناخته می‌شود در حالی که چند دهه پیش از این ارزش قلمداد می‌شد. به هر حال، براساس شرایط جدید جهانی که باید بررسی کرد که چرا دوران نگاه مثبت به توده‌ها به سر آمده و توده‌ها، بخش عامه، بدنه اجتماعات از اهمیت افتاده و بعضاً اینگونه گرایش‌ها به رویکردی منفی تبدیل شده است؟ (آشوری، ۱۳۷۹: ۳۶)

درباره تفاوت نخبه پروری در جهان سوم با کشورهای توسعه یافته باید گفت که در دوره مدرن به دلیل تفکیک ساختی، فردگرایی وجود دارد. لذا حوزه نخبگی در یک گروه خاص متمرکز نیست. بلکه نخبگی در سطوح مختلف جامعه ساری و جاری است. ولی در جهان سوم عده‌ای نخبه و عده بیشماری توده‌اند. بنابراین حاصل دموکراسی یا پوپولیسم در این دو جامعه کاملا متفاوت خواهد بود. بنابراین تقابل الیتیم و پوپولیسم در این سطح گرایش‌ها و نگرش‌ها است که مطرح می‌شود. (موریس، ۱۳۷۸: ۱۲۸) در سطوح ماقبل در مقابل انقلابات و جنبش‌های توده‌وار، جنبش‌های برنامه‌ریزی شده و اداره شده و در سطح دوم در مقابل ساخت‌های توده‌ای، ساخت‌های نهادینه قرار می‌گیرد. تنها در سطح سوم (گرایش‌ها و نگرش‌ها) است که پوپولیسم در مقابل الیتیم و نخبه‌گرایی قرار می‌گیرد و آن هم مبتنی بر این نگرش که اهتمام و توجه در اداره یک جامعه بیشتر باید به سمت بدنه باشد یا راس؟ به سمت دامنه باشد با قله‌ها؟ پیامدهای این نگرش چیست؟ پوپولیسم بر محرومیت‌ها تاکید می‌کند. حال اگر واقعا توزیع ثروت که پوپولیسم بسیار بر آن تاکید دارد؛ محقق شود این امر با فلسفه وجودی خود پوپولیسم در تضاد نیست؟؛ زیرا رفاه معقول خود منجر به تفکیک ساختی می‌شود. اکنون می‌توان به آن سطح سوم که مقایسه میان این دو نگرش است پرداخت. (همان: ۱۲۸)

این مفاهیم که هر کدام ظرفی برای متغیر پوپولیسم و الیتیم می‌باشند؛ بیانگر وجهی از این دستگاه مفهومی‌اند و به نحو مجزا و یا در ترکیب با هم مصادیق متنوعی را برای بحث ما پدید می‌آورند. به عنوان مثال، پوپولیست‌ها غالبا از حیث خاستگاه و موقعیت و خود الیت هستند و یعنی غالب کسانی که نگرش و گرایش پوپولیستی داشته‌اند، به لحاظ خاستگاه و موقعیت و جزو گروه نخبگان محسوب می‌شده‌اند. الیت‌ها و پوپولیست‌ها ممکن است از حیث خاستگاه و حتی جایگاه تفاوت چندانی با هم نداشته باشند و اما از حیث گرایش، نگرش و جهت‌گیری‌ها قطعا در مقابل هم قرار دارند. به عنوان مثال در حالی که در گرایش‌های نخبه‌گرایانه، آزادی مورد توجه و درخواست است اما از سوی پوپولیست‌ها به عدالت بیشتر توجه می‌شود. اهتمام به عدالت

بیش از آزادی برای تامین منافع عامه مردم و احقاق حقوق از دست رفته آن در مناسبات نخبه-گرایانه است تا آنها را به موقعیت‌های برابر برساند و فاصله بین نخبگی و توده بودن را تا اندازه‌ای کاهش دهد. (نقیب زاده، ۱۳۷۸: ۷۲)

علاوه بر تمایزی که میان رویکرد پوپولیسم و الیتسیسم به عدالت و آزادی وجود دارد، باید گفت در شرایطی که پوپولیست‌ها نگاهشان به درون است، الیتسیست‌ها نگاهشان به بیرون از مرزهاست. چون خود را با قله‌های دیگری که متناظر با آنها در همان صنف در سرزمین‌های دیگر وجود دارد، مقایسه می‌کند. به عبارت دیگر، فاقد مقارنات لازم برای مقایسه در درون هستند. حتی بعضاً بخشی که یک الیت بتواند با آن گفتگو بکند، در درون جامعه او وجود ندارد. بجز نگاه به بیرون؛ الیت‌ها عقبه و پشتوانه جهانی هم دارند. به دلیل دارا بودن موقعیت شهروند جهانی، از حمایت‌های خاص یا عمومی جهانی هم برخوردارند. لذا مثلاً یک دولت، نمی‌تواند هر بلایی که می‌خواهد بر سر یک الیت بیاورد؛ چرا که مورد بازخواست جهانی قرار می‌گیرد. (Kobori, 2013: 116)

از طرفی الیت‌ها جهانی نگرند، و تلاش می‌کنند برای کاهش عقب افتادگی سرزمینشان بر روی برنامه‌هایی کار کنند که هم بر تغییر روحیات خودشان و هم اجتماعشان که منجر به عقب نگاه داشته شدگی جامعه شده توجه کنند. ولی عواملی که پوپولیست‌ها بر روی آن کار می‌کنند، مواردی هستند که به تقویت عوامل غیرعقلانی منجر و در این میان جامعه قربانی زودباوری خود می‌شود. به عبارت دیگر وعده‌ها بر اساس خدمات داده می‌شود. از طرفی معمولاً الیت‌ها برخلاف پوپولیست‌ها که مسایلشان را از ایدئولوژی می‌گیرند، مسایلشان را براساس روش‌های علمی از مسایل و پرسش‌های اجتماعی می‌گیرند. با این اوصاف، نگرانی در این است که پوپولیسم به روش‌های ایدئولوژیک و یا پراگماتیسم صرف دچار شود، چون در پوپولیسم زمینه‌های ایدئولوژیک، بسیار قوی است و متقابلاً الیتسیسم کمتر دچار ایدئولوژی است. علتش هم این است که بر فردیت، نخبگی و سبقت جویی و رقابت که مغایر با جمع‌گرایی ایدئولوژیک است، تأکید دارد. متلائم‌ترین ایدئولوژی با رویکردهای الیتستی، همان لیبرالیسم است. (همان، ۱۱۷)

احزاب و پوپولیسم

نظام‌های حزبی از یک سو معرف نظام دموکراسی و تبلور جامعه مدنی هستند و از سوی دیگر بنیان‌های دموکراسی را در عمل متحول ساخته و از وسیله به هدف تبدیل شده‌اند. زیرا هیچ جامعه‌ای نتوانسته است دموکراسی را بدون وجود احزاب حفظ کرده و توسعه دهد. از طرفی وجود

احزاب را می‌توان نشان بارز جامعه سنتی به حساب آورد. زیرا پایه‌های نظری دموکراسی لیبرال بر تفکیک نظام سیاسی از جامعه و تعامل این دو استوار است. (Kazin, 1995: 63) این تفکیک همیشه وجود داشته است، اما به استقلال و پایداری جامعه در مقابل دولت به وجود تشکلهایی به این استقلال عینیت بخشیده و نماد آن قرار گیرند منوط بوده است، و گرنه جامعه توده‌وار نیز خود نوعی جامعه مدنی بی هویت و فاقد استقلال و تشخص است، به همین دلیل رشد احزاب نیز به رشد جامعه مدنی و توسعه دموکراسی وابسته است. (براف و فرسون، ۱۳۸۳: ۱۲)

همانگونه که پیشتر گفته شد، پوپولیسم از جمله نظام‌های غیر رقابتی است و تجربه دولت‌های پوپولیستی کمونیسم، فاشیسم و نازیسم و دیگر نمونه‌های پوپولیسم نشان داد که در اینگونه نظام‌های غیر رقابتی، قدرت در دست یک فرد یا یک گروه خاص قرار می‌گیرد و روند اعمال قدرت به صورتی است که به غیر از اعضا و وابستگان خود به هیچ گروه دیگری اجازه فعالیت سیاسی داده نمی‌شود.

پوپولیسم، در ذات خود بیانگر حمله به احزاب سیاسی و در نتیجه حمله به نظام‌های سیاسی مبتنی بر نمایندگی در کشورهای مختلف است. پوپولیسم و مواضع آن، بیانگر نقد رادیکال آنها از احزاب موجود است. پوپولیست‌ها، به علت اتهام فساد که به احزاب حاکم وارد می‌کنند، آگاهانه خود را به شیوه‌هایی سازماندهی می‌کنند که کاملاً با احزاب حاکم متفاوت به نظر آیند. به جرأت می‌توان گفت یکی از همین ویژگی‌های چشمگیر پوپولیسم و مخصوصاً پوپولیست جدید، مخالفت با احزاب سیاسی و طرد و حذف آنان است. (نقیب زاده، ۱۳۷۸: ۱۲)

کوهن بندیت از رهبران جنبش ماه مه ۱۹۶۸ فرانسه در خصوص احزاب سیاسی گفته است؛ فعالیت انقلابی به طور کلی، جمعی و مستلزم میزانی از سازماندهی است اما آنچه غیر قابل پذیرش است نیاز به حزب است و برای آنکه جنبش انقلابی به پیروزی برسد هیچ شکلی از سازماندهی نباید جریان خود جوش آن را سد کند. (دوورژه، ۱۳۷۹: ۱۶۲) از طرفی دنیای فعالیت حزبی دنیای فاسدی است و هیچگونه انقلاب واقعی در اثر فعالیت احزاب سیاسی ایجاد نمی‌شود. (تاگارت، ۱۳۸۱: ۱۳۲) پل تاگارت در خصوص گرایش نهاد ستیزی پوپولیسم جدید می‌گوید: رشد پوپولیست‌های جدید نشانه‌های گویایی هستند که نهادها و احزاب در نظام‌های نمایندگی در بسیاری از دموکراسی‌های نمایندگی با مشکلات زیادی روبرو می‌شوند. موضع پوپولیسم در قبال این نگرش، طرد احزاب و به تبع آن طرد اهمیت همکاری سیاسی و در نتیجه سیاست‌های مبتنی بر نمایندگی است. این موضوع موجب بروز مشکلاتی بر سر راه پوپولیسم است و برای مشکلات

نظام نمایندگی راهی جز نابودی آن ارائه نمی‌کند. رشد پوپولیسم جدید حاکی از وجود مشکلاتی برای احزاب است و اما دشمنی ذاتی آنان با احزاب و مشکلاتی که پوپولیسم جدید در اتخاذ عملی اشکال حزبی و در عین حال طرد ایدئولوژیکی آنان دارد، به معنای آن است که پوپولیست‌های جدید راه حلی برای این مشکلات ندارند. (همان) تجربه اروپای غربی نشان داد که احزاب پوپولیستی جدید، بر اساس واکنش شدید به نظام‌های حزبی و احزاب سیاسی کشورهای خود متحد می‌شوند. پل تاگارت این موضوع را نتیجه و همگرایی برنامه‌های سیاسی در اروپای غربی پیرامون توافقات پس از جنگ و سپس به هم خوردن آنها و از آن مهمتر، شکل بندی سیاست‌ها و نهادهای سیاسی می‌داند که در پاسخ به آن پدید آمده بود. نزدیکی برنامه‌های سیاسی، ضمن اینکه این نظام‌ها را با مسئله فساد روبرو ساخته؛ زمینه را برای پیدایش احزاب توده‌ای نیز فراهم آورد و آنها را زیر سلطه احزاب توده‌ای قرار داد که معمولاً از چپ میانه رو تا راست میانه را در بر می‌گرفت. به وجود آمدن چنین شرایطی زمینه کاملاً مساعدی به نفع پوپولیست به وجود آورد و آنها نیز برای طرح فساد نخبگان با هدف تحکیم حمایت مردم از خود این فرصت را از دست ندادند. (Ivarsflaten, 2007.13) به عنوان مثال پوپولیسم جدید در بلژیک با شعار «دشمنی با احزاب حاکم و فساد آنان» و «ترکیب مهاجر ستیزی و ملی‌گرایی»، توانسته است در سال ۱۹۹۵ بیش از ۱۲/۵ درصد آراء را از آن خود کند. (همان: ۱۵) بنابراین پوپولیسم با همه بدبینی و نفرتی که به احزاب سیاسی و نهادهای بینابینی و سازمان‌های جامعه مدنی دارد، برای حفظ قدرت خود و تحت الزامات سیاست، مجبور می‌شود که به ایجاد نهادهای حزبی اقدام نماید. در نظام‌های غیر رقابتی همچون پوپولیسم، احزاب یا به صورت نظام‌های تک حزبی «حزب واحد» و یا به صورت نظام «حزب مسلط»، نمایان می‌شوند.

رسانه‌های نوین و پوپولیسم

شبکه‌های اجتماعی و رسانه‌های نوظهور کارکردی متفاوت دارند. شبکه‌های اجتماعی به مجموعه از افرادی که به صورت گروهی با یکدیگر ارتباط داشته و مواردی مانند اطلاعات، نیازمندی‌ها، فعالیت‌ها و افکار خود را به اشتراک می‌گذارند اطلاق می‌شوند. (انوشه، ۱۳۹۲: ۳) این رسانه‌ها در اختیار حزب یا دولت خاصی قرار نمی‌گیرند، آنها برای افراد و کاربران هر لحظه می‌توانند در دسترس باشند و به همین جهت این نوع رسانه فردی می‌شود و هر فرد به یک رسانه مبدل می‌شود. افراد در این رسانه‌ها تنها نقش مخاطب ندارند بلکه در تولید و جهت دهی

اطلاعات انتقال داده شده نقشی اساسی دارند. در چنین اوضاعی که حاصل از ظهور رسانه‌های دیجیتالی است نحوه توزیع قدرت نیز متفاوت می‌شود. حال حکومت‌ها و دولت‌ها قدری از قدرت را از دست رفته و در دل رسانه‌های دیجیتالی می‌بینند. در عصر حاضر دارندگان قدرت در جامعه شبکه‌ای برنامه نویسان و سوئیچرها هستند و حکومتها سعی در به خدمت گرفتن آنها دارند تا همچنان در قدرت سهم بیشتر داشته و از اتفاقات غیر مترقبه دور بمانند. (کاستلز، ۱۳۹۳: ۱۶)

شبکه‌های مجازی فضای خود مختاری هستند که تا اندازه زیادی خارج از کنترل حکومت‌ها و شرکت‌ها عمل می‌کنند. حکومت‌ها و شرکت‌هایی که در سراسر تاریخ به انحصاری کردن کانال‌های ارتباط به مثابه شالوده قدرتشان پرداخته‌اند. افراد با اشتراک گذاشتن بیم و امید در فضای عمومی آزاد اینترنت با متصل شدن به یکدیگر و با تصور کردن برنامه‌ها از منابع چندگانه هستی بدون توجه به دیدگاه‌های شخصی و پیوندهای سازمانی‌شان تشکیل شبکه دادند. (کاستلز، ۱۳۹۳: ۱۰) شبکه‌های اجتماعی ویژگی‌ها و کارکردهای مختلفی دارند: ۱- تغییر شکل ارتباطات: رابطه چهره به چهره را تیره می‌کنند و به سوی ارتباط مجازی پیش می‌روند. ۲- عدم کنترل و سانسور: هیچ حکومتی توان مهار و منحصر کردن اطلاعات را ندارد. ۳- تبادل اطلاعات و ایجاد پیوند: منجر به برقراری ارتباط اقشار مختلف در جهان شده که از همفکری و حمایت یکدیگر بهره‌مند می‌شوند. ۴- فراملی بودن و نداشتن مرز: در عصر جهانی شدن، رسانه‌ها جایگاه ویژه‌ای در جهان یافته‌اند و عامل بسیاری از تحولات شده‌اند. ۵- آگاهی بخشی: انقلاب اینترنتی رسانه‌ای آگاهی که خواست جدید مردم است را بالا می‌برد و در مناسبات سیاسی درگیر می‌کند. ۶- سازماندهی اعتراضات: با اطلاع رسانی سریع درباره مسائل حاد بشری، انتقال نمادهای اعتراضی و تحریک احساسات به کنش‌های اعتراضی گسترده‌ای دامن می‌زنند. (انوشه، ۱۳۹۲: ۷) وجود افراد در اینگونه شبکه‌ها، گروه‌ها و اجتماعاتی را تشکیل داده است که اطلاعات و افکار و گاه اخبار و تحلیل‌ها در بین آنها به سرعت بیشتری نسبت به قبل منتشر می‌شود و خیلی زود می‌تواند با سرعت بیشتری بر افراد تاثیر بگذارد. قدرت این رسانه‌ها و اینترنت به قدری است که از زمان ظهور، وقوع چند انقلاب و جنبش متأثر از آن بوده است. جنبش‌ها از طریق سرایت و یا پخش اخبار و تصاویر به سرعت گسترش می‌یابند.

از جنبش‌های معروف که در فضای سایبر و اینترنت در تهییج و گردهمایی آن دخیل بود می‌توان به ایتالیا به اعتراض و بسیج زنان به برلوسکونی، همچنین بریتانیا به اعتراض اتحاد اصناف و دانشجویان، اسرائیل، جنبش وال استریت اشاره کرد. (کاستلز: ۱۱، ۱۳۹۳) کاستلز همچنین

دگرگونی اخیر در زمینه ارتباطات را خود ارتباطی توده‌ای نامیده است. خود ارتباطی توده‌ای یعنی کاربرد اینترنت و شبکه‌هایی به عنوان پایگاه‌های ارتباط دیجیتال. شهروندان عصر اطلاعات با درگیر شدن در تولید پیام‌های رسانه‌ای و توسعه شبکه‌های مستقل ارتباط افقی قادر می‌شوند برای زندگی خود برنامه‌های جدید با مواد رنج‌ها، ترسها، رویاها و امیدهای خود بیفزایند. آنها با اشتراک گذاران تجربه خود برنامه‌های خود را می‌سازند. آنها با اشغال رسانه و ایجاد پیام جدید، روند معمولی ارتباط را ویران می‌کنند. آنها با شبکه‌بندی خواسته‌هایشان بر بی قدرتی نشأت گرفته از یأس تنهائی‌شان غلبه می‌کنند و با شناسایی شبکه‌های موجود با قدرتهای موجود مبارزه می‌کنند. (کاستلز، ۱۳۹۳: ۱۴)

در این چارچوب و در این طبقه بندی رسانه‌ها و مخاطبانش که از کاستلز مطرح شد، این نتیجه گیری مطلوب است که این نوع شبکه‌ها در روند سیاسی حکومت‌ها تأثیر دو چندانی داشته تا دیگر ابعاد اجتماع. شاید با تأثیر گذاشتن در صحنه سیاست و هدف قرار دادن این بعد اجتماع این رسانه‌ها و کاربران آن سعی در تأثیر گذاردن غیر مسقیم بر انواع دیگر و ابعاد دیگر جامعه دارند.

دکتر حسن شمسینی غیاثوند و محمدعلی کامبخش ملکی در مقاله‌ای تحت عنوان تأثیر اینترنت در فرهنگ سیاسی دانشجویان دانشگاه آزاد اسلامی تاکستان منتشر شده در فصلنامه پژوهش‌های سیاسی و بین‌المللی رابطه رسانه‌های نوین و تأثیر آنها بر سیاست را اینگونه مطرح می‌کنند:

۱- ماهیت سیاست: رسانه‌های نوین موجب فروپاشی قطعیت‌های سیاسی گذشته و پوپولیسم سیاسی گشته و روابط سیاست با جامعه را کم هزینه و آسان کرده است. تمرکز زدایی، فرا ملی کردن، محو عرصه خصوصی و ساده کردن سیاست از دیگر تأثیرات آنهاست.

۲- دولت: تأثیر رسانه‌های نوین بر دولت حالت پارادوکسیکال دارد. همچنان از یکسو وظایف و مسئولیت‌های دولت را کاهش می‌دهد، از سوی دیگر مسئولیت‌های جدیدی نیز برای آنها ایجاد کرده است.

۳- شهروندان: افزایش فضای عمومی جامعه و آسان‌تر شدن دسترسی مردم به مسئولین، افزایش تأثیرگذاری مردم بر سیستم تصمیم‌گیری، افزایش انتظارات از دولت‌ها، روزمرگی سیاست نزد شهروندان، افزایش عامه پسندی سیاست در جامعه اینترنتی است که در اینگونه رسانه‌ها بر شهروندان تأثیر گذارده‌اند.

۴- انتخابات: افزایش نقش رسانه‌ها و اینترنت در پیروزی و شکست‌های انتخاباتی، افزایش توجه سیاستمداران به مسائل مورد توجه و بعضاً غیر سیاسی مردم، سهولت در مشارکت مردم در انتخابات، نظرسنجی‌های انتخاباتی اینترنتی، کاهش نقش احزاب و نخبگان سیاسی و توجه به بازاریابی سیاسی و استفاده از فنون جدید ایجاد شده است. (شمسینی و کامبخش، ۱۳۹۰: ۵-۶)

نتیجه‌گیری

گرچه هر کشوری از ابعاد و ظرفیت‌های پیچیده خود برخوردار است که در انتخابات تاثیرگذار است، ولی در عصر جهانی شدن و رسانه‌ها در انتخابات اکثر کشورها خصوصیات و عناصر تاثیرگذار مشترک شکل گرفته است از جمله این عناصر می‌توان به پوپولیستی شدن بیشتر انتخابات (پوپولیسم فنی)، تحریف افکار عمومی، اتهام فساد به ساختار و رقبای انتخاباتی، رفتارهای عامه پسندانه، زوال کارکرد حزب اشاره کرد.

مولفه‌های پوپولیسم نوین

۱- اجتناب از بیان حقایق

۲- اجتناب از نادرستی‌ها از سوی رسانه‌ها - از سیاستمداران و به طور کلی از سیاست

۳- انعطاف پذیری در میان سیاستمداران

۴- تاکید بر نمایش و بسته بندی و ظاهر سازی به جای توجه به اصول و ایدئولوژی

۵- تاکید بر تکنیک‌های مردم دوست داشتنی (تکنیک رسانه‌ای می‌باشد) که در این تکنیک

به طور معمول برجسته سازی مسئول، افزایش تصویر سازی از یک مسئول یا چند مسئول (مدیران) به کار بردن زبان عامه پسندانه (زبان عمومی و توده گرا) از سوی رسانه و همین طور از سوی خود مسئولین، ایجاد یک مبارزه منفی یعنی خلق دشمنان سیاسی به جای توجه به ایجاد دولت‌ها و شکل گیری پرسش و پاسخ‌های نوین که معمولاً مسئولین یا مصاحبه شونده از دادن پاسخ طفره می‌روند یا سوال را با سوال جواب می‌دهند و یا پاسخ‌های آماده شده از قبل را ارائه می‌دهند.

۶- فساد، رسواگری و افشاگری: توجه به فساد رسواگری و افشاگری به جای توجه به مسایل

اساسی و بنیادین در کشور

۷- ندادن بینش و اندیشه به مردم و به گونه‌ای وادار کردن مردم به چیزی که رسانه‌ها می-

گویند و انتخاب می‌کنند. در واقع خود انتخابات تبدیل به یک رسانه می‌شود و به گونه‌ای خود انتخاب هستند.

منابع فارسی:

کتاب

- آشوری، داریوش (۱۳۷۹)، *دانشنامه سیاسی*، چاپ چهارم، تهران، انتشارات مروارید
- امینی، پرویز (۱۳۸۹)، *جامعه شناسی ۲۲ خرداد دهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری در آینه واقعیت*، تهران، نشر ساقی
- پور زکی، گیتی (۱۳۸۷)، *درکی فراگیر از پوپولیسم*، کتاب ماه علوم اجتماعی، شماره ۸۱
- پل فیلیکس لازارسفلد، برنارد برلسون و هاتسل گودت (۱۳۸۲)، *انتخاب مردم: چگونه مردم در انتخابات ریاست جمهوری تصمیم می‌گیرند؟* ترجمه محمد رضا رستمی، تهران، تبلور
- تاگارت، پل (۱۳۸۱)، *پوپولیسم*، حسن مرتضوی، تهران، نشر آشتیان، چاپ اول
- دیوید بیتهام، کوین بویل (۱۳۷۷)، *پرسش و پاسخ در باب آزادی، دموکراسی و جامعه مدنی*، رضا زمانی، چاپ اول، تهران، نشر ثالث
- سلطانی، سید علی اصغر (۱۳۸۴)، *قدرت؛ گفتمان و زبان: سازوکارهای جریان قدرت در جمهوری اسلامی ایران*، تهران، نشر نی، چاپ سوم
- کانتی، الیاس (۱۳۸۸)، *توده و قدرت*، حسن مرتضوی، تهران، قطره
- گاست، خوزه ارتگایی (۱۳۸۷)، *طغیان توده‌ها*، داود منشی زاده، تهران، نشر اختران
- لوبون، گوستاو (۱۳۶۹)، *روانشناسی توده‌ها*، خواجهیان، شهریار، روشنگران
- هانتینگتون، ساموئل (۱۳۸۱)، *موج سوم دموکراسی در پایان سده بیستم*، احمد شهسا، تهران، نشر روزنه، چاپ سوم

مقالات

- صادق زیبا کلام، محمد سلطانی فر، آنی میرزاخانین (۱۳۹۰)، *بررسی گفتار پوپولیستی در مطبوعات ایران در سال ۱۳۸۷*، فصلنامه پژوهش اجتماعی، شماره ۱۱

English Resources

Book

- Kobori, M. (2013), **Populism as Rhetorical Politics in Britain and Japan: 'Devil take the hindmost'**, *Ritsumeikan law review*. 30
- Antunes, Rui. (2010), **Theoretical models of voting behavior**, *exedra* • n° 4
- Gidron, N., & Bonikowski, B. (2013), **Varieties of populism: Literature review and research agenda**
- Laclau, Ernesto (1990), **New reflections on the revolution of our time**. Verso

- Laclau, Ernesto(B2005), **Populism; what is in the name?**’ in Populism and the Mirror of Democracy, V erso
- Marchart, Oliver(2007), **Post Foundational Political Thought: Political Difference in Nancy**, Lefort, Badiou and Laclau. Edinburgh University Press
- Mc, Guire, (2001), **After A Half Century of Election Studies; Whence, Where, Whither**, in: Ilhu Katz and Yale Wharshel(eds)(2001), Election Studies: What's Their Use?, Perseus Books Group, ebook
- Pappas, Takis S(2013), **Populist Democracies: Post – Authoritarian Greece and Post-Communist Hungary**, Opposition and Government

Articles

- Barr, Robert R(2009), **Populists, Outsiders and Anti-Establishment Politics**, Party Politics, Vol.15(1)
- Roberts, Kenneth M. (2006), **Populism, Political Conflict, and Grass-Roots Organization in Latin America**, Comparative Politics, Vol.38(2)
- Strumpf, K. S. and Phillippe, J. R., (1999), **Estimating President Elections: The Importance of State Fixed Effects and the Role of National Versus Local information**, Economics and Politics, Vol. 11, No.1
- Stanley, Ben(2008), **The Thin Ideology of Populism**, Journal of Political Ideologies, Vol. 13(1)